مانیفست بین‌الملل کمونیست انقلابی

در مانیفست بین‌الملل کمونیست انقلابی که در سال ۱۹۳۸، انقلابی بزرگ روسیه، لئون تروتسکی بیان کرد که «بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی کاهش می‌یابد». این کلمات همان‌قدر که در زمان نگارش آن درست و مرتبط بودند، امروز نیز صحت دارند. در دهه سوم قرن ۲۱، سیستم سرمایه‌داری خود را در بحران وجودی می‌یابد. چنین موقعیت‌هایی در تاریخ به هیچ وجه غیرمعمول نیستند. این موقعیت‌ها بیانگر این واقعیت هستند که یک سیستم اجتماعی-تاریخی مشخص به حدود خود رسیده است و دیگر قادر به ایفای هیچ نقش پیشرویی نیست.

نظریه مارکسیستی ماتریالیسم تاریخی، توضیح علمی برای این پدیده به ما می‌دهد. هر سیستم اقتصادی-اجتماعی برای دلایلی خاص ظهور می‌کند. توسعه می‌یابد، شکوفا می‌شود، سپس به اوج خود می‌رسد و در آن نقطه وارد مرحله‌ای از افول می‌شود. این دقیقاً همان اتفاقی بود که برای جامعه برده‌داری و زوال و سقوط امپراتوری روم افتاد.در زمان خود، سرمایه‌داری موفق به توسعه صنعت، کشاورزی، علم و تکنیک به سطحی شد که در گذشته رویایی بیش نبود. در این فرآیند، به صورت ناخودآگاه، پایه‌های مادی برای یک جامعه بی‌طبقه آینده را بنیان‌گذاری می‌کرد.

اما اکنون این سیستم به حدود خود رسیده و همه چیز در حال تبدیل شدن به ضد خود است. سیستم سرمایه‌داری مدت‌ها پیش پتانسیل تاریخی خود را به اتمام رسانده است. ناتوان از پیش بردن جامعه به جلو، اکنون به نقطه بی‌بازگشت رسیده است.بحران کنونی یک بحران عادی چرخه‌ای سرمایه‌داری نیست. این یک بحران وجودی است که نه تنها در رکود نیروهای مولد بلکه در یک بحران عمومی فرهنگ، اخلاق، سیاست و دین نیز بروز یافته است.

شکاف عمیقی که ثروتمندان و فقرا را از هم جدا می‌کند – بین ثروت فاحش در دست عده‌ای انگل و فقر، محرومیت و ناامیدی برای اکثریت عظیم بشریت – هرگز به این بزرگی نبوده است.اینها نشانه‌های نفرت‌انگیز بیماری یک جامعه است که پوسیده و آماده سرنگونی است. سقوط نهایی آن اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان از آن جلوگیری کرد. اما این به این معنا نیست که بورژوازی فاقد ابزارهایی برای به تاخیر انداختن بحران‌ها یا کاهش تاثیرات آنهاست، حداقل تا حدی و برای یک دوره موقت.اما این اقدامات تنها تناقضات جدید و حل‌نشدنی ایجاد می‌کنند. بحران مالی 2008 نقطه عطف بزرگی بود. حقیقت این است که سرمایه‌داری جهانی هرگز از آن بحران بهبود نیافته است.

برای دهه‌ها، اقتصاددانان بورژوا استدلال می‌کردند که "دست نامرئی بازار" همه چیز را حل خواهد کرد و دولت نباید هیچ نقشی در زندگی اقتصادی کشور ایفا کند. اما بازارها فروپاشیدند و تنها با دخالت گسترده دولت نجات یافتند. در طول آن بحران، دولت‌ها و بانک‌های مرکزی مجبور شدند مبالغ هنگفتی پول به سیستم تزریق کنند تا از فاجعه کامل جلوگیری کنند.بورژوازی تنها زمانی توانست سیستم را نجات دهد که آن را از حدود طبیعی خود فراتر کشاند. دولت‌ها مقادیر هنگفتی پول را هزینه کردند که آن را در اختیار نداشتند. این روش بی‌پروا در دوران همه‌گیری کووید-19 نیز تکرار شد.

این اقدامات به ناچار به انفجار کنترل‌نشده تورم و ایجاد بدهی عظیم دولتی، شرکتی و خصوصی منجر شد که دولت‌ها را مجبور به متوقف کردن این روند کردند. اکنون تمام این فرآیند باید به صورت معکوس انجام شود.دوران نرخ بهره پایین و اعتبار آسان اکنون تنها خاطره‌ای محو از گذشته است. هیچ امکانی برای بازگشت به دوره قبلی در آینده نزدیک وجود ندارد - اگر اصلاً چنین چیزی ممکن باشد.

اقتصاد جهانی با چشم‌انداز طوفانی کامل مواجه است که در آن هر عامل به دیگری دامن می‌زند تا یک مارپیچ نزولی تند ایجاد کند. جهان به سوی آینده‌ای نامشخص حرکت می‌کند که با چرخه بی‌پایان جنگ‌ها، فروپاشی اقتصادی و افزایش بدبختی‌ها مشخص می‌شود. حتی در ثروتمندترین کشورها، دستمزدها با افزایش بی‌وقفه قیمت‌ها تضعیف می‌شوند، در حالی که کاهش عمیق بودجه خدمات عمومی به طور مداوم خدمات اجتماعی مانند بهداشت و آموزش را فرسوده می‌کند.

این اقدامات حمله مستقیمی به استانداردهای زندگی کارگران و طبقه متوسط هستند. اما تنها به تعمیق بحران می‌انجامند. همه تلاش‌های بورژوازی برای بازگرداندن تعادل اقتصادی تنها به نابودی تعادل اجتماعی و سیاسی منجر می‌شود. بورژوازی خود را در بحرانی می‌بیند که هیچ راه‌حلی برای آن ندارد. این کلید درک وضعیت فعلی است.اما لنین مدت‌ها پیش توضیح داد که چیزی به نام بحران نهایی سرمایه‌داری وجود ندارد. مگر اینکه سرنگون شود، سیستم سرمایه‌داری همیشه از حتی عمیق‌ترین بحران‌ها نیز بهبود می‌یابد، هرچند به قیمتی گزاف برای بشریت.
محدودیت‌های جهانی‌سازی

علل اصلی بحران‌های سرمایه‌داری، از یک سو مالکیت خصوصی وسایل تولید و از سوی دیگر، چنبره خفه‌کننده بازار ملی است که بسیار تنگ‌تر از آن است که بتواند نیروهای مولدی که سرمایه‌داری ایجاد کرده را در خود جای دهد.برای مدتی، پدیده‌ای که به عنوان «جهانی‌سازی» شناخته می‌شود، به بورژوازی اجازه داد تا محدودیت‌های بازار ملی را از طریق تقویت تجارت جهانی و تشدید تقسیم کار بین‌المللی تا حدی برطرف کند. این امر با ورود چین، هند و روسیه به بازار جهانی سرمایه‌داری پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تسریع شد. این مهم‌ترین روشی بود که سیستم سرمایه‌داری در چند دهه گذشته از طریق آن زنده ماند و رشد کرد.

همانطور که کیمیاگران قدیمی بر این باور بودند که راز تبدیل فلزات پایه به طلا را کشف کرده‌اند، اقتصاددانان بورژوا نیز باور داشتند که راز درمان همه مشکلات سرمایه‌داری را پیدا کرده‌اند. اکنون این توهمات مانند حباب‌ در هوا ترکیده‌اند. به وضوح مشخص است که این فرآیند به مرزهای خود رسیده و در حال معکوس شدن است.ملی‌گرایی اقتصادی و اقدامات حمایت‌گرایانه اکنون گرایش‌های غالب هستند - دقیقاً همان گرایش‌هایی که رکود دهه ۱۹۳۰ را به رکود بزرگ تبدیل کردند. این نشان‌دهنده تغییر قاطع در کل وضعیت است. این امر به ناچار منجر به تشدید عظیم تضادهای بین المللی و گسترش درگیری‌های نظامی و حمایت‌گرایی دولت‌ها شده است.

این موضوع به وضوح در کمپین پر سر و صدایی که توسط امپریالیسم آمریکا تحت عنوان «اول آمریکا!» انجام می‌شود، بیان شده است. «اول آمریکا» به این معناست که بقیه جهان باید به جایگاه دوم، سوم یا چهارم رانده شوند که منجر به تناقضات بیشتر، جنگ‌ها و جنگ‌های تجاری می‌شود.

وحشت بی‌پایان

بحران در هر زمینه ای بروز می‌کند: اقتصادی، مالی، اجتماعی، سیاسی، دیپلماتیک و نظامی. در کشورهای فقیر، میلیون‌ها نفر در چنگال بی‌رحم وام‌دهندگان استعماری، محصور مرگ تدریجی هستند.سازمان ملل در ژوئن ۲۰۲۳ تخمین زد که تعداد افرادی که به اجبار به دلیل جنگ، قحطی و تغییرات آب و هوایی از خانه‌های خود بیرون رانده شده‌اند، ۱۱۰ میلیون نفر است - افزایش شدیدی نسبت به سطوح پیش از شیوع ویروس کرونا. این آمار گویای وضعیت پیش از جنگ در غزه بود.در تلاش برای رهایی از این وحشت‌ها، بسیاری مجبور به فرار به کشورهایی مانند آمریکا و اروپا هستند. کسانی که سفرهای دشوار و خطرناکی به منظور عبور از دریای مدیترانه یا ریوگراند برمی‌گزینند، در طول راه با خشونت‌ها و سوء استفاده‌های توصیف ناپذیری روبه‌رو می‌شوند. هر ساله ده‌ها هزار نفر در این مسیر جان خود را از دست می‌دهند.

این عواقب هولناک فروپاشی اقتصادی و اجتماعی که به عنوان دنیای اقتصادی بازار آزاد شناخته می‌شود، از اقدامات خشونت‌آمیز استعماری ناشی شده‌اند که خرابی، مرگ و تخریب را در ابعاد غیرقابل پیش‌بینی به وجود می‌آورند.

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا برای مدتی به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شد. با این قدرت غول‌آسای، خودبینی غول‌آسایی نیزهمراه بود. امپریالیسم آمریکایی همه‌جا اراده خود را تحمیل می‌کرد، با استفاده از ترکیبی از قدرت اقتصادی و قدرت نظامی برای تسلیم کردن هر ملتی که از کمر خم کردن در برابر واشنگتن امتناع می‌کرد.با در دست گرفتن کنترل منطقه بالکان و دیگر حوزه های نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، حمله شرورانه و بی‌دلیلی به عراق آغاز شد که منجر به مرگ بیش از یک میلیون نفر شد. حمله به افغانستان تنها یک نمونه از کارنامه ی خونین آمریکا بود. کسی نمی‌داند چند نفر در آن سرزمین جان خود را از دست دادند.

اما محدودیت‌های قدرت آمریکا در سوریه فاش شد، جایی که آمریکایی‌ها به دلیل دخالت روسیه و ایران، مغلوب شدند. این یک تغییر ناگهانی در وضعیت به‌حساب می‌آید. از آن زمان به بعد، امپریالیسم آمریکایی همواره متحمل شکست و تحقیر شده است.این واقعیت به تنهایی شواهدی قوی از بحران سراسری سرمایه‌داری ارائه می‌دهد. در قرن نوزدهم، امپریالیسم بریتانیا از نقش خود به‌عنوان قدرت برجسته جهانی ثروت بی‌شماری بدست آورد. اما اکنون امور به عکس خود تغییر یافته اند.بحران سرمایه‌داری و تنش‌های روزافزون بین کشورها باعث شده است که جهان به جایی آشفته و خطرناک‌‌تر بدل شود. ایفا کردن نقش «پلیس اصلی جهان» وظیفه ای پیچیده و هزینه‌بر است؛ در هر جای جهان با بروز بحران ها، هم‌پیمان‌های سابق که اکنون ضعف را بو کشیده اند، با هم متحد می‌شوند تا رئیس اصلی را تحقیر کنند.

امپریالیسم آمریکایی قوی‌ترین و نقیض‌ترین نیروی موجود در زمین است. هزینه نظامی آن با مجموع هزینه‌های نظامی ده کشور برتر دنیا برابری دارد. اما هنوز نمی‌تواند اراده قطعی خود را در هیچ منطقه‌ای از جهان اعمال کند.وحشت سرد امپریالیسم آمریکایی، و همچنین ریاکاری زننده آن، توسط رویدادهای هولناک غزه بر همگان فاش شد. آمریکا به عنوان شرکت‌کننده فعال در کشتار وحشیانه‌ای که توسط رژیم غیرانسانی اسرائیل بر روی مردم بی‌کمک و بی‌مقاومت مرتکب شده بود، آشکار شد.این تجاوز جنگی جنایت‌کارانه حتی یک روز بدون حمایت فعال از سوی جمهوری‌خواهان آمریکایی نمی‌توانست به انجام برسد. اما در حالی که ریاکارانه برای سرنوشت قربانیان ناله می‌کردند، واشنگتن به ارسال سلاح و پول به منظور کمک به نتانیاهو ادامه داد.آن چه که چشمگیر است، ناتوانی کامل واشنگتن در اجبار اسرائیل به انجام کاری است که مناسب منافع آمریکا باشد. عروسک‌ خیمه شب بازیشان، بی توجه به تقلای عروسک گردان، همچنان به ساز خودش می‌رقصد. این نشانه‌ای آگاه کننده از نزول قدرت آمریکا است که محدود به خاورمیانه نمی‌شود.

قابلیت یک کشور برای تسلط بر دیگران، مطلق نیست، بلکه نسبی است. وضعیت ایستا نیست، بلکه پویا و همیشه در حال تغییر است. تاریخ نشان می‌دهد که کشورهای قبلاً متخلف و مستبد می‌توانند به دولت‌های جسوری تبدیل شوند که به همسایگان خود حمله کنند و سعی در تسلط و استقلال آنها داشته باشند.امروزه، ترکیه یکی از قدرت‌های مهم در خاورمیانه است. این کشور یک قدرت امپریالیستی در منطقه‌ است. به مقابله، روسیه و چین، با ورود به جریان سرمایه‌داری، به عنوان قدرت‌های امپریالیستی قابل توجهی با دسترسی جهانی آشکار شده‌اند. این امر باعث ورود آنها به تضاد مستقیم با امپریالیسم آمریکایی شده است.چین و روسیه هنوز به سطح قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا نرسیده‌اند، اما به عنوان رقبای قدرتمندی ظاهر شده‌اند که با واشنگتن در یک مبارزه جهانی برای بازارها، حوزه‌های نفوذ، منابع اولیه و سرمایه‌گذاری‌های سودآور رقابت می‌کنند. جنگ‌های اوکراین و غزه، اثبات عریان محدودیت‌های قدرت امپریالیسم آمریکایی هستند.

در گذشته، تنش‌های موجود به طور معمول به جنگی بزرگ بین قدرت‌های بزرگ منجر می‌شد. اما شرایط تغییر کرده و این مسئله از دستور کار خارج شده است - حداقل برای حال. سرمایه‌داران جنگ را برای وطن‌دوستی، دموکراسی یا هر ایده ی بلند پروازانه ی دیگری مرتکب نمی شوند. آنها برای سود جنگ می‌کنند، به منظور اشغال بازارهای خارجی، منابع خام (مانند نفت)، و گسترش حوزه‌های نفوذ.آیا این امر کاملاً واضح نیست؟ و آیا این واضح نیست که یک جنگ اتمی هیچ‌کدام از این‌ها را رفع نمی‌کند، بلکه فقط منجر به از بین بردن متقابل طرفین می‌شود؟ حتی یک عبارت برای توصیف این سناریو ابداع وجود دارد: MAD (نابودی متقابل تضمین‌شده).

عامل تعیین کننده دیگری که علیه جنگ علنی بین قدرت‌های اصلی استعماری وجود دارد، مخالفت افکار عمومی با جنگ است، به خصوص (اما نه به طور انحصاری) در ایالات متحده. نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهد که تنها ۵ درصد از جمعیت ایالات متحده از مداخله نظامی مستقیم در اوکراین حمایت می‌کنند.با توجه به شکست‌های خجالت‌آوری که در عراق و افغانستان به بار آمده (واقعیتی که در ذهن مردم ایالات متحده ثبت شده است) این مسئله ابدا حیرت‌انگیز نیست. همچنین، ترس ازگسترش احتمال رویارویی نظامی مستقیم با روسیه و خطر جنگ اتمی، به عنوان یک محدودیت جدی عمل می‌کند.

گرچه یک جنگ جهانی تحت شرایط حاضر ممکن نیست، اما بسیاری از جنگ‌های «کوچک» و جنگ‌های نیابتی مانند آن در اوکراین رخ خواهند داد. تأثیر جهانی اینگونه جنگ‌ها قابل توجه خواهد بود که افزایش بی‌ثباتی عمومی را منجر خواهد شد و آتش‌ هرج و مرج جهانی را شعله ور می‌کند. امری که به وضوح در رویدادهای غزه آشکار شده است.آینده‌ای که این سیستم ارائه می‌دهد فقط می‌تواند بدبختی، رنج، بیماری و جنگ بی‌پایان برای بشریت باشد. به عبارت لنین: سرمایه‌داری وحشت بی پایان است.

بحران دموکراسی بورژوازی

شرایط اقتصادی در دوره‌های آینده بسیار شبیه به دهه ۱۹۳۰ خواهد بود تا آنچه که پس از جنگ جهانی دوم رخ داد. بنابراین، سوالی که پیش می‌آید این است: آیا دموکراسی بورژوازی برای آینده قابل پیش‌بینی باقی خواهد ماند؟دموکراسی، در واقع، انحصار چند کشور ثروتمند و دارای امتیاز است، جایی که جنگ طبقاتی با اعطای امتیازاتی به طبقه کارگر، در حدود قابل قبولی کنترل می‌شود.این فرضیه بنیادی درباره دموکراسی، در کشورهایی مانند ایالات متحده و بریتانیا بود که توانست برای دهه ها حفظ شود. جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها، توری‌ها و لیبرال‌ها، بدون ایجاد تفاوت اساسی، جانشین یکدیگر می‌شدند.در واقع، دموکراسی بورژوازی تنها نقابی است با لبخند - یک نقاب که پشت آن واقعیت دیکتاتوری بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ قرار دارد. زمانی که طبقه حاکم دیگر قادر به دادن امتیاز به مردم نباشد، به تدریج نقاب خود را کنار زده، و واقعیت سلطه ی حکومت خشونت و اجبار را نشان می‌دهد. اکنون بیش از پیش شاهد این موضوع هستیم.

بازار آزاد به عنوان یک ضامن برای دموکراسی تلقی می‌شد. اما دموکراسی و سرمایه‌داری متضاد یکدیگرند. استراتژیست‌های سرمایه اکنون به صراحت شکوه بورژوازی دموکراتیک و حتی آینده سرمایه‌داری را مورد شک و تردید قرار می‌دهند.این افسانه‌ی مستعمل و رام کننده که همه شهروندان فرصت یکسان دارند، اکنون در تضاد میان خودنمایی ثروت مبتذل و فقر، بی خانمانی، بی‌کاری و فرودستی، حتی در کشورهای ثروتمند نیز مخدوش شده است.

زوال اقتصادی عمیق حالا نه تنها طبقه کارگر را، که لایه‌ی قابل توجهی از طبقه متوسط را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. شوک‌های اقتصادی، بحران هزینه زندگی، تورم فزاینده و نرخ بهره‌‌ی رو به افزایش، برای کسب‌وکارهای کوچک، ورشکستگی را به ارمغان می‌آورد. در همه سطوح جامعه، به جز ابرثروتمندان و پیروان آن‌ها، ناامنی و ترس از آینده وجود دارد.مشروعیت سیستم بر اساس به اشتراک گذاشته شدن پراکنده ثروت قرار گرفته بود. اما سرمایه به‌طور فزاینده‌ای در دستان چندین میلیاردر، بانک‌های غول‌پیکر و شرکت‌های بزرگ متمرکز می‌شود.مشروعیت سیستم باید بر پایهٔ فراگیر بودن رفاه باشد. اما سرمایه به‌طور فزاینده‌ای در دستان تعداد کمی از میلیاردرها، بانک‌های بزرگ و شرکت‌های بزرگ تجمع می‌یابد.

به جای دموکراسی، ما با حکومتی تقریباً مخفیانه از پلوتوکراسی روبرو هستیم. ثروت قدرت را می‌خرد. همه این را می‌دانند. دموکراسی به معنای هر شهروند، یک رأی است. اما سرمایه‌داری به معنای هر دلار، یک رأی است. چند میلیارد دلار بلیت ورود به کاخ سفید را تضمین می‌کند.این واقعیت برای افراد بیشتری در حال اثبات شدن است. بی‌تفاوتی به نظام سیاسی موجود، و عدم اعتماد - به واقع نفرت - از الیت حاکم و نهادهای آن، رو به افزایش است.حکومت پارلمانی تضعیف می‌شود. منتخبین به حراف‌های توخالی تبدیل می‌شوند، در حالی که قدرت واقعی از پارلمان به دولت و از دولت به گروه‌های مخفی متشکل از مقامات غیرمنتخب و «مشاوران» منتقل می‌شود.

دروغ آشکار این است که پلیس و قوه قضائیه به‌نحوی مستقل هستند که برای همه قابل رویت است. همان‌طور که جنگ طبقاتی تشدید می‌شود، این نهادها به‌طور فزاینده‌ای مورد انتقاد قرار می‌گیرند و هر احترام و اعتباری که ممکن است داشته باشند، از دست می‌دهند.در پایان، بورژوازی می‌تواند به این نتیجه برسد که از اختلالات زیاد، اعتصابات و تظاهرات و از هرج و مرج خسته شده است. «ما نظم می‌خواهیم!» اکنون می‌بینیم که محدودیت‌هایی بر حقوق دموکراتیک، مانند حق تظاهر، حق اعتصاب، آزادی بیان و مطبوعات، اعمال می‌شود.در یک مرحله مشخص، بورژوازی ممکن است مجبور شود به یک دیکتاتوری باز یا بسته روی آورد. اما این تنها زمانی ممکن است که طبقه کارگر متحمل شکست‌های شدیدی شده باشد، همان‌طور که در آلمان پس از جنگ جهانی اول اتفاق افتاد.

آیا خطر فاشیسم وجود دارد؟

تحلیل‌گران سطحی نگر به اصطلاح چپ در سطح جهان، ساده انگارانه ترامپیسم را به عنوان فاشیسم می‌بینند. چنین ابهامی نمی‌تواند به ما در درک مفهوم واقعی پدیده ها کمک کند.

این بی‌معنایی آنها را مستقیماً به مرداب سیاست‌های سازش گرایانه طبقاتی سوق می‌دهد. با پیشبرد ایده غلط «بد و بدتر»، آنها از طبقه کارگر و سازمان‌هایش دعوت می‌کنند تا با یکی از جناح های ارتجاعی بورژوازی در برابر دیگری اتحاد کنند.این سیاست اشتباه آنها را قادر ساخت تا رأی‌دهندگان را به حمایت از جو بایدن و دموکرات‌ها بکشاند - امری که بسیاری از انجام آن پشیمان شدند.با صحبت کردن مدام درباره ادعای خطر 'فاشیسم'، آنها کارگران را برای زمانی که با تشکیلات فاشیستی واقعی در آینده روبه‌رو می‌شوند، خلع سلاح کرده‌، و نکته ی ضروری در زمان کنونی را به کلی از دست می‌دهند.

این نکته درست است که عوام‌فریبان راستگرا [در صحنه ی سیاسی] وجود دارند، و برخی حتی به قدرت انتخاب می‌شوند. با این حال، این با یک رژیم فاشیستی متفاوت است که نیروهای خرده بورژوازی برآشفته را به عنوان نیرویی تخریب‌گر برای از بین بردن سازمان‌های کارگری به کار می‌گیرند.در دهه ۱۹۳۰، تناقضات در جامعه در فاصله نسبتا کوتاهی حل شدند، که تنها می‌توانستند به پیروزی انقلاب پرولتاریا و یا ارتجاع در قالب فاشیسم یا بناپارتیسم منجر شود.

اما طبقه حاکم از تجربه حمایت تمام قد از فاشیسم درس عبرت گرفته است. آنها به راحتی مرتکب همان اشتباه نمی‌شوند.به علاوه، امروزه، چنین راه‌حل سریعی به دلیل تغییر توازن نیروها ممکن نیست. ذخایر اجتماعی ارتجاع به نسبت دهه ۱۹۳۰، بسیار ضعیف‌تر است و مشخصا وزن طبقه کارگر بسیار بیشتر است.وضعیت دهقانی به طور گسترده‌ در کشورهای پیشرفته سرمایه داری ناپدید شده‌ است، در حالی که لایه‌های گسترده‌ای که پیشتر خود را به عنوان طبقه متوسط می‌دیدند (افراد حرفه‌ای، کارگران یقه سفید، معلمان، استادان دانشگاه، کارکنان دولتی، پزشکان و پرستاران) به طبقه کارگر نزدیک شده‌ و عضویت در اتحادیه‌ها را پذیرفته‌اند.دانش‌آموزان که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نیروهای 'شوک' برای فاشیسم را فراهم کردند، به شدت به سمت چپ متمایل شده‌اند و نسبت به ایده‌های انقلابی نظر مثبتی پیدا کرده‌اند. طبقه کارگر، در اغلب کشورها، چندین دهه را بدون شکست‌های جدی سپری کرده است و نیروهای آن به نسبت دست‌نخورده باقی مانده اند .

بورژوازی خود را در آستانه‌ی جدی‌ترین بحران تاریخی خود می‌بیند، اما به دلیل قدرت و توان عظیم طبقه کارگر، نمی‌تواند به سرعت و آشکار به سمت ارتجاع حرکت کند.این بدان معناست که طبقه حاکم زمانی که سعی می‌کنند به دستاوردهای گذشته بازگردد، با مشکلات جدی روبرو خواهد شد. عمق بحران به این معناست که آنها مجبور خواهند بود تا رسیدن کارد به استخوان پیشروی کنند. اما این کار منجر به انفجار اعتراضات در کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری خواهد شد.

فاجعه زیست محیطی

به غیر از جنگ‌ها و بحران‌های اقتصادی مداوم، بشر تحت تهدید آسیب‌های جدی از تجاوز به زیست‌بوم زمین است. در جستجوی دائمی سود، سیستم سرمایه‌داری هوایی را که تنفس می‌کنیم، غذایی که می‌خوریم و آبی که می‌نوشیم، آلوده کرده است.جنگل‌های بارانی آمازون و قطب‌های یخی در حال تخریب اند. اقیانوس‌های پر از پلاستیک با زباله‌های شیمیایی آلوده شده‌اند. گونه‌های حیوانی با نرخ نگران‌کننده‌ای به خطر انقراض می‌رسند. و آینده بشر با تهدید روبه روست.بخش‌های فقیرتر از جامعه و طبقه کارگر تحت تأثیر آلودگی و تغییرات آب و هوایی بدترین ضربه را می‌بینند. به علاوه، طبقه حاکم میخواهد هزینه بحرانی که سرمایه‌داری ایجاد کرده است، را آن‌ها پرداخت کنند.مارکس توضیح داد که گزینه‌های مقابل بشریت، تعیین بین سوسیالیسم یا وحشیگری است. عناصر وحشیگری در حال حاضر حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد و تهدیدی برای خود وجود تمدن هستند. اما اکنون ما می‌توانیم بگوییم که سرمایه‌داری تهدیدی برای خود بشریت است.تمام این موارد، ضمیر میلیون‌ها نفر را، به ویژه جوانان، برمی‌انگیزد. اما انزجار اخلاقی و تظاهرات خشم‌آلود به هیچ وجه کافی نیستند. اگر جنبش زیست‌محیطی خود را به اشاره‌های توخالی محدود کند، خود را به ناتوانی محکوم خواهد کرد.محیط‌زیست گرایان قادر به نشان دادن علائم واضح این بیماری هستند. اما آن‌ها منشا را به درستی تشخیص نمی‌دهند و بدون آن، ارائه درمان غیرممکن است. جنبش زیست‌محیطی تنها زمانی موفق خواهد بود که موقعیت ضد‌سرمایه‌داری انقلابی روشن و بی‌ابهامی را بپذیرد و برعهده گیرد.ما باید تلاش کنیم به بهترین عناصر دست پیدا کنیم و آنها را متقاعد کنیم که مشکل خود سرمایه‌داری است. فاجعه زیست محیطی نتیجه دیوانگی اقتصاد بازار و حاکمیت سود است.اقتصاد بازار آزاد قادر به حل هیچ یک از مشکلات بشر نیست. این بسیار ضایعه‌بار، ویران‌کننده و غیرانسانی است. هیچ پیشرفتی بر این اساس ممکن نیست. دفاع از اقتصاد برنامه‌ریزی شده غیرقابل انکار استاین ضروری است که بانک ها و سرمایه‌داران را سلب‌مالکیت کرده و نظام بی‌نظم بازار را با یک نظام هماهنگ و منطقی برنامه‌ریزی شده جایگزین کنیم.سیستم سرمایه‌داری اکنون تمام خصوصیات بحران وجودی را از خود نشان می‌دهد که هیچ دلیلی برای ادامه دادن ندارد. اما به معنای این نیست که نظام سرمایه‌داری به روند رو به انقراض خود پی می‌برد. اتفاقا برعکس.این سیستم منحور و بیمار، مانند فرد فرتوتی است که بر زنده‌ماندن پافشاری می‌کند. این تا زمانی که توسط جنبش انقلابی و آگاهانه طبقه کارگر سرنگون شود، ادامه خواهد یافت. وظیفه طبقه کارگر است که این فرآیند طولانی از عذاب مرگ سرمایه‌داری را از طریق انقلاب و با بازسازی جامعه از ابتدا تا انتها به پایان برساند. وجود سرمایه‌داری اکنون به عنوان یک تهدید روشن و فوری برای آینده سیاره زمین تلقی می‌شود. برای زنده ماندن بشریت، سیستم سرمایه‌داری باید نابود شود.

عامل ذهنی

از بحران عمومی سرمایه‌داری، می‌توان نتیجه گرفت که فروپاشی نهایی آن غیرقابل اجتناب و غیرقابل پیش‌بینی است. به همین معنا، پیروزی سوسیالیسم به طور تاریخی اجتناب‌ناپذیر است.

این در معنای عمومی درست است. اما نمی توان با گزاره های کلی به توضیح دقیق رویدادهای تاریخی پرداخت.اگر تمام این روند کاملا اجتناب ناپذیر باشد، نیازی به یک حزب انقلابی، اتحادیه‌های کارگری، اعتصابات، تظاهرات، مطالعه نظریه، یا هر چیز دیگری نیست. اما تاریخ همه‌چیز را دقیقا برعکس این گزاره اثبات کرده است. عامل ذهنی، عامل رهبری، در لحظات تصمیم‌گیری تاریخ، نقش بسیار اساسی را ایفا می‌کند.کارل مارکس اشاره کرد که طبقه کارگر بدون سازمان، چیزی بیشتر از ماده خامی برای استثمار نیست. بدون سازمان، ما هیچیم. با آن، همه چیز هستیم.

اما در اینجا به اصل مسئله می‌رسیم. مسئله واقعی عدم وجود رهبری است - فساد تمام عیار رهبران طبقه کارگر.سازمان‌هایی که به طور تاریخی جمعیت طبقه کارگر را نمایندگی کرده‌اند، در طول دهه‌ها به سبب رونق نسبی، توسط طبقه حاکم و خرده مالکان مورد فشار قرار گرفتند. این امر کنترل بروکراسی کارگری را بر این سازمان‌ها تقویت کرد.

بحران سرمایه‌داری به طور ضروری به بحران اصلاح‌طلبی منجر می‌شود. رهبران راستگرا از ایده‌هایی که در جنبش ابداع شده بودند دست کشیده‌ و از طبقه‌ای که قرار بود نماینده آن باشند، جدا شده‌اند.بیش از هر دوره دیگری در تاریخ، رهبری سازمان‌های کارگری تحت فشار طبقه بورژوازی قرار گرفته است. برای استفاده از یک اصطلاح ابداع شده توسط پیشگام سوسیالیست آمریکایی، دنیل دلئون، که اغلب توسط لنین نقل قول می‌شود، آنها تنها "ستوانان کارگری سرمایه‌داری" هستند. آنها گذشته را نمایندگی می‌کنند، نه حال یا آینده را. آنها در دوره طوفانی که اکنون آغاز شده است،کنار گذاشته خواهند شد. اما مشکل با اصلاح‌طلبان راستگرا آغاز نمی‌شود و به اتمام نمی‌رسد.

ویرانی «چپ»

نقش بسیار زیان‌باری توسط طرف‌های به اصطلاح چپ ایفا شده است که در همه جا در برابر فشارهای جناح راست و حاکمیت تسلیم شده اند. این را با سیپراس و رهبران دیگر سیریزا در یونان دیده‌ایم. همین فرایند را می‌توان در اسپانیا با پودموس، در آمریکا با برنی سندرز و در بریتانیا با جرمی کوربین دید.در همه این موارد، رهبران چپ ابتدا امیدهای زیادی را در بسیاری از مردم برانگیختند، اما امیدها وقتی که آنها با فشارهای گروه‌های راست‌گرا تسلیم شدند، نابود شد.

به راحتی می توان این رهبران را به بزدلی و ضعف متهم کرد. اما در اینجا با اخلاق فردی یا شجاعت شخصی سروکار نداریم، بلکه با ضعف شدید سیاسی سروکار داریم.مشکل اساسی اصلاح طلبان چپ این است که معتقدند بدون گسستن از خود نظام سرمایه داری می توان به خواسته های توده ها دست یافت.آنها از این نظر با اصلاح طلبان راست تفاوتی ندارند، جز اینکه اصلاح طلبان حتی به خود زحمت نمی دهند تسلیم شدن کامل خود را در برابر بانکداران و سرمایه داران پنهان کنند.در واقع، امروز «چپ ها» دیگر حتی از سوسیالیسم صحبت نمی کنند. آنها حتی سایه ای از رهبران چپ قدیمی در دهه 1930 نیستند. در عوض، آنها خود را محدود به درخواست‌های ضعیف برای استانداردهای زندگی بهتر، حقوق دموکراتیک‌تر و غیره می‌کنند.

آنها حتی دیگر به سرمایه داری اشاره نمی کنند، بلکه به «نئولیبرالیسم» – یعنی سرمایه داری «بد»، در مقابل سرمایه داری «خوب» – اشاره می کنند – اگرچه هرگز نمی گویند که این سرمایه داری خوب خیالی باید دقیقاً چه باشد.اصلاح طلبان چپ از آنجایی که از گسستن از نظام سرباز می زنند، ناگزیر نیاز به هماهنگی با طبقه حاکم را می بینند. آنها سعی می کنند ثابت کنند که تهدیدی نیستند و می توان به آنها اعتماد کرد تا به نفع سرمایه داران حکومت کنند.این امر امتناع سرسختانه آنها از گسستن با جناح راست - عوامل طبقه حاکم در داخل جنبش کارگری - را توضیح می دهد. آنها سعی می کنند آن را بر اساس نیاز به حفظ وحدت توجیه کنند.در نهایت، این همواره منجر به تسلیم در برابر راست می‌شود. اما وقتی که آنها کنترل را به دست می‌گیرند، همان بزدلی را نشان نمی‌دهند، بلکه فوراً به یک جادوگر شرور علیه چپ تبدیل می‌شوند.بنابراین، بزدلی در اینجا مسئله شخصیت این یا آن فرد نیست. این بخشی جدایی ناپذیر از DNA سیاسی اصلاح طلبی چپ است.

مبارزه علیه ستم

بحران سرمایه‌داری در بسیاری از جریان‌های عمیق مخالف جامعه موجود، ارزش‌ها، اخلاقیات و بی‌عدالتی‌ها و ستم‌های غیرقابل تحمل آن تجلی یافته است.تضاد اصلی در جامعه همچنان تضاد بین کار و سرمایه است. با این حال، ظلم و ستم اشکال مختلفی دارد، برخی از آنها بسیار قدیمی‌تر و ریشه‌دارتر از بردگی مزدی است.یکی از جهانی‌ترین و دردناک‌ترین اشکال ظلم، ستم به زنان در دنیای مردانه است. بحران وابستگی اقتصادی زنان را افزایش می دهد. کاهش هزینه های اجتماعی دولت به طور نامتناسبی بر وزن مراقبت از کودکان و مراقبت از سالمندان سنگینی می کند.یک اپیدمی خشونت علیه زنان در سراسر جهان وجود دارد. و حقوقی مانند دسترسی به سقط جنین مورد حمله قرار گرفته است. این واکنش شدیدی را برانگیخته است و روحیه ستیزه جویانه به ویژه در میان زنان جوان در حال افزایش است.

قیام زنان در برابر این ظلم بزرگ از اهمیت اساسی در مبارزه با سرمایه داری برخوردار است. بدون مشارکت کامل زنان، انقلاب سوسیالیستی موفقی وجود نخواهد داشت.مبارزه علیه همه اشکال ستم و تبعیض، بخش ضروری از مبارزه علیه سرمایه‌داری است.موضع ما بسیار ساده است: در هر مبارزه ای همیشه جانب ستمدیدگان را در برابر ستمگران خواهیم گرفت. اما این بیان کلی به خودی خود برای تعریف موضع ما کافی نیست. باید اضافه کنیم که نگرش ما اساساً منفی است.به این معنا که: ما با ظلم و تبعیض از هر نوع، چه علیه زنان، رنگین پوستان، همجنسگرایان، ترنس جندرها یا هر گروه یا اقلیت تحت ستم دیگر مخالفیم.با این حال، سیاست های هویتی را که تحت عنوان دفاع از حقوق یک گروه خاص، نقش ارتجاعی و تفرقه افکنی را ایفا می کند به کلی رد میکنیم. این سیاست ها در نهایت اتحاد طبقه کارگر را تضعیف می کند و کمک های ارزشمندی به طبقه حاکم می کند.جنبش کارگری آلوده به انواع ایده‌های بیگانه شده است: پست مدرنیسم، سیاست هویت، «صحت سیاسی»، و همه چیزهای عجیب و غریب دیگری که توسط خرده بورژوازی «چپ» از دانشگاه ها وارد شده است، و به عنوان کمربندی برای انتقال ایدئولوژی بیگانه و ارتجاعی عمل می‌کند.

سیاست هویت که محصول فرعی به اصطلاح پست مدرنیسم است، به مغز دانشجویان ورود کرده است. این ایده های بیگانه به جنبش کارگری وارد شده است، جایی که آنها به عنوان موثرترین سلاح در دستان بوروکراسی برای مبارزه اش علیه مبارز ترین نیروهای طبقاتی عمل می کنند. لنین بر لزوم مبارزه کمونیست ها در همه جبهه ها – نه فقط در جبهه اقتصادی و سیاسی، بلکه در جبهه ایدئولوژیک – تاکید کرد. ما محکم بر پایه محکم نظریه مارکسیستی و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیکی ایستاده ایم.این در تضاد کامل با ایده آلیسم فلسفی در همه اشکال آن است: خواه عرفان آشکار و پنهان دین، و خواه عرفان بدبینانه، مبدل و نه کمتر زهرآلود پست مدرنیسم.

بنابراین مبارزه با این ایدئولوژی طبقاتی بیگانه و طرفداران خرده بورژوازی آن وظیفه بسیار مهمی است. نباید به ایده های تفرقه افکنانه و ضد انقلابی که به نفع کارفرمایان و تاکتیک دیرینه آنهاست: تفرقه بینداز و حکومت کن، امتیاز داد.در واقع، یک واکنش سالم در برابر این ایده های مخرب از قبل در میان لایه ای از جوانان که به سمت کمونیسم حرکت می کنند آغاز شده است.کمونیست ها محکم روی زمین سیاست طبقاتی ایستاده اند و از وحدت طبقه کارگر بالاتر از هر گونه تقسیم بندی نژادی، رنگی، جنسیتی، زبانی یا مذهبی دفاع می کنند. برای ما مهم نیست که شما سیاه پوست هستید یا سفید، مرد یا زن. اینکه سبک زندگی شما چگونه است، یا شریک زندگی شما چه کسی است یا نیست برای‌مان مهم نیست. اینها صرفاً مسائل شخصی است و به هیچ کس - بوروکرات ها، کشیشان یا سیاستمداران - مربوط نمی شود.تنها شرط لازم برای پیوستن به ما این است که آماده و مایل به مبارزه برای تنها هدفی باشید که می‌تواند آزادی واقعی، برابری و روابط انسانی واقعی را بین زن و مرد ارائه دهد: هدف مقدس مبارزه برای رهایی طبقه کارگر.اما شرط اولیه برای پیوستن به کمونیست ها این است که تمام افکار ارتجاعی سیاست هویتی را بیرون برانید.

اتحادیه های کارگری

دوران فعلی طوفانی ترین و پُر تشنج ترین دوران تاریخی است. این مرحله برای احیای عمومی مبارزات طبقاتی تعیین شده است، که آسان نخواهد بود. طبقه کارگر پس از یک دوره کم و بیش بی تحرک، به آهستگی به پا می‌خیزد. این طبقه می‌بایست تجربیات بسیاری را کسب کند، حتی درس های ابتدایی مانند نیاز به سازماندهی در اتحادیه های کارگری نیز از آن جمله هستند.رهبری سازمان‌های جمعی، از جمله اتحادیه های کارگری، در همه جا در یک وضعیت تاسف آور قرار دارند. عمل‌کرد آنها نشان داده‌ است، که آنها کاملاً ناکارآمد در برآورده سازی اهم نیازهای طبقه کارگر هستند. آنها حتی نتوانسته اند که خود اتحادیه ها را سامان داده و تقویت کنند.در نتیجه، لایه های کامل نسل جدید کارگران جوان که در مشاغل متزلزلی به عنوان رانندگان تحویل کالا، کارگران مراکز خدمات تماس و مانند آن مشغول هستند، خود را کمی بالاتر از مواد اولیه در بهره برداری می‌بینند.

آنان در شرایط غیر انسانی مراکز کاری مدرن مانند انبارهای آمازون ، در معرض بهره برداری وحشیانه، ساعات کار طولانی و دستمزد ناچیز قرار می گیرند. روزهایی که کارگران می‌توانستند صرفاً با تهدید به اقدام اعتصاب، دستمزد بهتری دریافت کنند، مدتهاست که از بین رفته است. کارفرمایان القا می‌کنند، که آنها حتی نمی‌توانند سطح فعلی دستمزدها را حفظ کنند، چه رسد به امتیازات.کسانی که هنوز آرزوی صلح و اجماع طبقاتی را دارند، در گذشته زندگی می‌کنند، در مرحله ای از سرمایه داری که دیگر وجود خارجی ندارد. این رهبران اتحادیه ها، و نه مارکسیست ها هستند، که در آرمانشهر زندگی می‌کنند! چشم اندازی از نبردهای بزرگ به دیده باز می‌شود، که می‌تواند توسط رهبری ناشایست محکوم به شکست شود. آنچه لازم است یک مبارزه همه جانبه در راه احیای مبارزات طبقاتی است.روند رادیکالیزه شدن مبارزات ادامه خواهد یافت و عمیق تر می‌شود، که خود امکانات بزرگی را برای مداخله کمونیست ها در اتحادیه های کارگری و کارگاه‌ها ایجاد می‌کند.

راه پیش رو خواستار مبارزه جدی علیه اصلاح طلبی، تلاش برای بازسازی سازمان های جمعی طبقه کارگر، با احیای جدی اتحادیه ها است. آنها می‌بایست به سازمان های مبارز طبقه کارگر تبدیل شوند، که تنها می‌تواند با یک مبارزه جسورانه و خستگی ناپذیر علیه بوروکراسی اصلاح طلب حاصل شود. اتحادیه ها می‌بایست به صورت کامل از بالا تا به پایین متحول شوند و سیاست های مماشات‌گری در برابر طبقه حاکم کاملاً از میان برود.

خواستن کافی نیست

مبارزه با اصلاح طلبی (رفورمیسم) به معنای این نیست که ما با اصلاحات مخالف هستیم. ما به دلیل مبارزه برای امتیازگیری از طریق اصلاحات از رهبران اتحادیه ها انتقاد نمی کنیم، بلکه برعکس، به این دلیل که آنها به هیچ وجه مبارز نیستند.آنها به دنبال مماشات با کارفرمایان هستند و از اقدامات مبارزه جویی خودداری می کنند، و هنگامی که آنها تحت شرایط فشار رأی برای مبارزه مجبور به اقدامات جدی می‌شوند، آنها برای محدود کردن شرایط اقدام به اعتصاب، به سرعت راه رسیدن به یک مصالحه پوسیده جهت پایان دادن به مبارزه را پیش می‌گیرند.

کمونیست ها حتی برای کوچکترین اصلاحاتی که نشان دهنده پیشرفت در استانداردها و حقوق زندگی کارگران است، مبارزه می‌کنند. اما در شرایط فعلی، مبارزه برای اصلاحات معنی دار تنها می‌تواند تا حدی موفق شود که بتواند وسیع ترین و انقلابی ترین دامنه را بدست بیاورد.محدودیت های دموکراسی رسمی بورژوایی در حدی که در عمل آزمایش می‌شود ، کاملاً محسوس می‌شود. ما برای دفاع از هرگونه خواسته ی دموکراتیک، برای ایجاد مطلوب ترین شرایط برای پیشرفت کامل مبارزات طبقاتی، مبارزه می‌کنیم.طبقه کارگر به طور کلی فقط می تواند از طریق تجربه خاص خود بیاموزد. بدون مبارزه روزانه برای پیشرفت تحت سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی غیرقابل تصور خواهد بود.

اما در آخرین تحلیل، جدیت اتحادیه های صنفی کافی نیست. در شرایط بحران سرمایه داری، دستاوردهای طبقه کارگر نمی‌تواند ماندگار باشد.آنچه کارفرمایان با دست راست از دست می‌دهند، با دست چپ پس می‌گیرند، از جمله افزایش دستمزد در برابر افزایش تورم یا افزایش مالیات پس گرفته می‌شود؛ و یا کارخانه ها بسته می‌شوند و بیکاری افزایش می‌یابد.تنها راه برای اطمینان از پایداری اصلاحات، مبارزه برای دگرگونی پایه ای در جامعه است. در یک مقطع خاص ، مبارزات دفاعی می‌تواند به مبارزات تهاجمی تبدیل شوند. دقیقاً از طریق تجربه مبارزات کوچک برای خواسته های کوچکتر است که زمینه را برای نبرد نهایی جهت دستیابی به قدرت آماده می‌شود.

نیاز به حزب

طبقه کارگر تنها طبقه واقعاً انقلابی در جامعه است. این طبقه هیچ دلیلی برای تمایل به ادامه بقای سیستمی مبتنی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید، جهت بهره وری از توان کار انسانی برای برآورده کردن حرص و آز شمار اندکی انگل ثروتمند ندارد.این وظیفه کمونیست ها است که تلاش ناخودآگاه یا نیمه آگاهانه طبقه کارگر را برای تغییر جامعه به مبارزه آگاهانه تبدیل کنند. تنها طبقه کارگر توان لازم برای سرنگونی دیکتاتوری بانکداران و سرمایه داران را دارد.هرگز نباید فراموش شود که بدون همت و کار طبقه کارگر، نه چراغی می‌تواند روشن شود، نه چرخی می‌تواند بچرخد و نه تلفنی زنگ می‌زند.این قدرت عظیم این طبقه است. اما با این حال ، این توان تنها توانی با شایستگی بروز است. برای اینکه این نیروی بالقوه بروز یافته و به جریان افتد، چیزی در حداقل یعنی سازماندهی لازم است.

این توان یک قیاس دقیق با قدرت طبیعت دارد، و نیروی بخار دارای چنین قدرتی است. نیروی بخار حرکت را برای انقلاب صنعتی فراهم کرد. این همان قدرتی است که موتورها را به راه می ‌اندازد، و همچنین نور، گرمایش و انرژی را برای زندگی و حرکت در شهرها فراهم می ‌کرده است.

اما بخار فقط هنگامی که در مکانیسمی به نام جعبه پیستون متمرکز شود، به یک قدرت تبدیل می شود. بدون چنین مکانیسمی، این قدرت بی فایده در هوا از بین می رود. و در این صورت آن صرفاً چیزی بیش از یک پتانسیل نخواهد بود.حتی در ابتدایی ترین شرایط، هر کارگر آگاه به تضاد طبقاتی، نیاز به اتحادیه های صنفی را درک می کند. اما بالاترین مولفه سازمان پرولتری، حزب انقلابی است که آگاهانه ترین و اختصاصی ترین مبارزات این طبقه را در تلاش برای سرنگونی سرمایه داری متحد می‌کند. ایجاد چنین حزبی فوری ترین وظیفه ای است که در برابر ما قرار دارد.

آگاهی

بی ثباتی فزاینده اقتصادی و اجتماعی تهدیدی برای تضعیف پایه های نظم موجود است. چگونه می توان نوسانات خشونت آمیز در انتخابات را در هر کجا، به راست، یا به چپ، یا برعکس آن توضیح داد؟اصلاح طلبان چپ کوته بین، کارگران را به دلیل عقب ماندگی ادعایی آنها مقصر می دانند، تا با توصل به این توجیه نقش مخرب خود را پنهان کنند. که بازتابی است از ناامیدی و فقدان کامل یک جایگزین جدی. توده ها ناامیدانه در تلاش برای یافتن راهی برای خروج، در حال آزمایش گزینه ها یکی پس از دیگری هستند. دولت، احزاب و رهبران یکی پس از دیگری مورد سنجش قرار می گیرند و به همان ترتیب کنار گذاشته می شوند.در این روند، رفورمیست‌ها تاسف بارترین نقش را ایفا می کنند و رفورمیست‌های چپ در صورت امکان حتی نقشی بس تاسف بارتر. برخاسته از این، ما شاهد تغییر در آگاهی هستیم. این تغییر تدریجی و آهسته ای نیست که بتوان انتظار داشت.

به طور طبیعی بالغ شدن زمان می برد، اما تغییرات کمی در نهایت به نقطه بحرانی می رسد که کمیت ناگهان به کیفیت تبدیل می شود. تغییرات ناگهانی در هوشیاری کل وضعیت، ذاتی و درونی است.این دقیقاً نوع تغییری است که اکنون به ویژه در جوانان می بینیم. یک نظرسنجی از بیش از 1000 بزرگسال بریتانیایی خواسته است تا کلمات و عباراتی را که بیشتر آنها را با "سرمایه داری" مرتبط می کنند ، رتبه بندی کنند.نتایج برتر "حرص و آز" (73 درصد) ، «فشار ثابت برای دستیابی» (70 درصد) و «فساد» (69 درصد) بود. 42 درصد از پاسخ دهندگان با این عبارت "سرمایه داری تحت سلطه ثروتمندان است ، آنها دستور کار سیاسی را تعیین می کنند."این تغییر به وضوح در گرایش به سمت ایده های کمونیستی در بین جوانان بیان شده است. این جوانان خود را کمونیست می نامند ، اگرچه بسیاری هرگز مانیفست کمونیستی را نخوانده اند و هیچ آگاهی از سوسیالیسم علمی ندارند.اما خیانت های چپ باعث شده است که کلمه «سوسیالیسم» در سوراخ بینی خود بدل شود. دیگر با بهترین افراد طنین انداز نمی شود. آنها می‌گویند ، «ما کمونیسم می خواهیم. فقط این و چیزی کمتر از آن نیست.»

کمونیست چیست؟

در بخش مانیفست کمونیست تحت عنوان پرولتارها و کمونیست‌ها ، موارد زیر را می خوانیم:

*”*مناسبات کمونیست*‌*ها با مجموع پرولترها، چگونه است؟

*”*کمونیست*‌*ها حزب ویژه ای در برابر دیگر احزاب کارگری نیستند*.*

*”*آنها منافعی جدا از منافع مجموع پرولتارها ندارند*.*

*”*آنها اصول ویژه ای مطرح نمی*‌*کنند، که خواسته باشند آن را برای جنبش پرولتری الگو قرار دهند*.*

*”و*جه تمایز کمونیست*‌*ها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است، که از یک سو در مبارزات پرولترهای ملت*‌*هایگوناگون منافع مشترک مجموعه ی پرولتاریا را که منافع مستقل از ملیت است، برجسته می*‌*کنند و برای آن ارزش قائلند*…”*بنابراین ، کمونیست ها از یک طرف، در عرصهٔ عمل ، پیشرفته ترین و قاطع ترین بخش احزاب طبقه کارگر هر کشوری هستند، که احزاب کارگری دیگر را به پیش*‌*روی بر می*‌*انگیزند، و از طرف دیگر ، در عرصهٔ تئوری ، برتری آنان بر بقیه تودهٔ پرولتاریا در آن است که شرایط و چگونگی سیر جنبش پرولتری و پی*‌*آمدهای کلی آن را به روشنی درمی*‌*یابند*.“*این خطوط جوهر موضوع را به خوبی بیان می کنند*.*

آیا زمان مناسب برای یک انترناسیونال کمونیست انقلابی است؟

واکنش شدید نسبت به اقتصاد به اصطلاح بازار آزاد، مدافعان سرمایه داری را وحشت زده کرده است. آنها با ترس به سمت آینده ای نامشخص و آشفته نگاه می کنند.به همراه آن و با یک روحیه بدبینی، نمایندگان متفکر بورژوازی در حال کشف نکات مشترک ناراحت کننده با دنیای سال 1917 هستند. در این زمینه ، نیاز به یک حزب انقلابی با یک نشان مشخص و سیاست های انقلابی روشن است.مشخصه بین المللی جنبش ما از این واقعیت ناشی می‌شود که سرمایه داری یک سیستم جهانی است. از همان ابتدا، مارکس تلاش کرد تا یک سازمان بین المللی از طبقه کارگر ایجاد کند.با این حال، از زمان انحطاط استالینیستی انترناسیونال کمونیست، چنین سازمانی وجود نداشته است. اکنونزمان راه اندازی یک انترناسیونال کمونیست انقلابی فرا رسیده است!

این رویکرد توسط برخی به عنوان فرقه گرایی برآورد می‌شود، که به هیچ وجه چیزی از این دست نیست. ما هیچ چیز مشترکی با گروه ‌های افراطی چپ و فرقه ای نداریم، که مانند طاووس با تمسخر خرمانانه از حاشیه‌های جنبش کارگری دور می شوند.ما باید به فرقه ها پشت کنیم و به سوی لایه های تازه که در راستای کمونیسم حرکت می‌کنند، روی برگردانیم. نیاز به چنین رویکردی نه بیانی از بی حوصلگی است و نه از اراده گرایی ذهنی؛ بلکه ریشه در درک روشنی از وضعیت عینی دارد. تنها همین و هیچ چیز دیگری نیست، که چنین گامی را کاملاً ضروری و اجتناب ناپذیر می‌سازد.بیایم و واقعیت ها را بررسی کنیم:

آخرین نظرسنجی های انگلیس، ایالات متحده، استرالیا و سایر کشورها نشانه ای کاملاً واضح را برای ما فراهم می کند که ایده کمونیسم به سرعت در حال گسترش است. پتانسیل کمونیسم بسیار زیاد است. وظیفه ما این است که با یک جنبش سازمانی، این پتانسیل را به واقعیت تبدیل کنیم.با سازماندهی پیشتاز در یک حزب واقعی کمونیست انقلابی ، در راستای ساختار انضباط بلشویکی، آموزش در ایده های مارکسیستی متاثر از روش های لنین، ما نیرویی را ایجاد خواهیم کرد که توان پیشبرد نقشی اساسی در گسترش انقلاب سوسیالیستی را در دوره پیش رو داشته باشد.این وظیفه ماست و برای دستیابی به آن باید بر همه موانع غلبه کنیم.

استالینیسم در مقابل بلشویسم

برای مدت طولانی ، دشمنان کمونیسم معتقد بودند که آنها با موفقیت اشباح انقلاب اکتبر را از بین برده اند. به نظر می‌رسید که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اعتقاد آنها را تایید کرده باشد، که کمونیسم مُرده و دفن شده است. آنها عنوان کردند، که "جنگ سرد به پایان رسیده است،“ و با وجد فریاد برآوردند «و ما پیروز شدیم.»با این حال ، برخلاف افسانه ای که به طور مداوم توسط دشمنان طبقاتی ما تکرار می‌شود، کمونیسم نبود که در دهه 1980 فرو ریخت، بلکه آن استالینیسم متشکل از یک کاریکاتور ترسناک، بوروکراتیک و توتالیتر بود، که هیچ ارتباطی با رژیم دموکراسی کارگری ایجاد شده توسط لنین و بلشویک های سال 1917 نداشت.

استالین توسط انجام یک ضدیت سیاسی علیه بلشویسم رهبری خود را بر پایه سردمداری گروه هایی ممتاز از مقامات، که به دنبال مرگ لنین و در مرحله ای از ضعف انقلاب به قدرت رسیدند ، پایه گذاری کرد. و به منظور تحکیم دیکتاتوری ضد انقلابی خود، او موظف شد همه رفقای لنین و تعداد زیادی از کمونیست های واقعی دیگر را به قتل برساند.استالینیسم و بلشویسم ، به غیر از یکسان نبودن ، نه تنها از نظر نوع متفاوت هستند، بلکه آنها دشمنان متقابلاً منحصر به فردی هستند، که رودخانه ای از خون آن دو را از یکدیگر جدا می‌کند.

انحطات در احزاب "کمونیست"

کمونیسم بی شک با نام لنین و سنت های شکوهمند انقلاب روسیه همراه است، اما احزاب کمونیست امروز فقط «کمونیست» هستند. رهبران آن احزاب مدتها پیش ایده های لنین و بلشویسم را رها کردند. پُشتکرد شوربختانه به لنینیسم، معنایی جز پذیرش سیاست ضد مارکسیستی علیه سوسیالیسم در یک کشور نداشت. در سال ۱۹۲۸، تروتسکی پیش بینی کرد که این امر ناگزیر به اصلاح طلبی ملی احزاب کمونیست در جهان منجر می شود. درستی این پیش بینی به اثبات رسیده است.

در ابتدا ، رهبران احزاب کمونیست مطیعانه ، دستورات استالین و بوروکراسی را برده وار در پیروی از هر پیچ و تاب و چرخشی که از مسکو ساتع می‌شد، انجام دادند. آنها بعداً استالین را رد کردند، اما به جای بازگشت به لنین، چرخشی تیز به راست را پیش گرفتند. و پس از پُشتکرد به مسکو، در اکثر کشورها احزاب دیدگاه و سیاست های اصلاح طلبانه را پیشه کردند.به دنبال منطق مهلک "سوسیالیسم در یک کشور“، رهبری هر حزب ملی خود را با منافع بورژوازی کشورش سازگار کرد. این امر منجر به انحطاط کامل و حتی انحلال کل احزاب کمونیست شده است.

شدیدترین مورد حزب کمونیست ایتالیا (PCI) بود، که قبلاً بزرگترین و قدرتمندترین در اروپا بود. سیاست های منحط منوط بر اصلاح طلب ملی در پایان منجر به انحلال این حزب و تبدیل آن به یک حزب اصلاح طلب بورژوازی شد.حزب کمونیست انگلیس امروزه فقط از طریق مقالات روزانه منتشره در ”پیپلز دیلی مورنینگ ستار“ Morning Star تأثیر گذاری خود را ادامه می‌دهد، که خط آن چیزی فراتر از یک نسخه مبهم اصلاح طلبانه چپ نیست. در واقع، این تنها پوششی چپ نما در راستای بوروکراسی اتحادیه کارگری است.حزب کمونیست اسپانیا (PCE) در یک دولت ائتلافی است که به عنوان بخشی از جنگ ناتو علیه روسیه عمل می‌کند، و در ارسال اسلحه به اوکراین سهم دارد. در این میان، این حزب وارد افت شدیدی شده است، و در نتیجه شاخه جوانان آن (UJCE) که خط رسمی را رد کرده، اخراج شده است.

حزب کمونیست ایالات متحده (CPUSA) کم یا بیش مانند یک دستگاه رای گیری برای حزب دموکرات عمل می‌کند، که خواستار رای دادن به بایدن به عنوان "رای علیه فاشیسم" شد.حزب کمونیست آفریقای جنوبی به مدت ۳۰ سال بخشی از دولت طرفدار سرمایه داری ”کنگره ملی آفریقا“ ANC عمل کرده است و حتی در سال ۲۰۱۲ از قتل عام ۳۴ معدنچی در ”ماریکانا“ Marikana دفاع کرد.

این فهرست بی پایان است..

بحران در احزاب کمونیستی

در این لحظه بحرانی تاریخ جهان ، جنبش بین المللی کمونیستی در آشفتگی کامل بسر می‌برد.

احزاب کمونیستی در سراسر جهان دستاویز سازمان ملل در "احترام به حقوق بین الملل" و قطعنامه های این سازمان، یعنی قدرتهای مهم امپریالیستی شده اند، تا اینگونه به قتل عام در غزه پاسخ داده باشند.حمله به اوکراین توسط روسیه در فوریه 2022 باعث ایجاد شکاف عمیق در بسیاری از احزاب کمونیستی شد، که در یک رسوائی آنها همراه مواضع طبقه حاکم خود شدند. بسیاری از احزاب کمونیست، به ویژه در غرب، حمایت ضمنی خود را از ناتو با درخواست های خشونت پرهیز برای صلح، "مذاکرات" و غیره تحت پوشش قرار دادند. حمله به غزه توسط اسرائیل باعث شده است که اوضاع حتی بدتر نیز بشود.

برای نمونه، حزب کمونیست فرانسه (PCF) از ائتلاف انتخاباتی چپ (NUPES) ”اتحادیه نوین اکولوژیک و اجتماعی خلق“ کناره گیری کرد، چرا که رهبر وقت این اتحادیه ”ژان لوک ملانشُن“، از توصیف حماس به عنوان یک سازمان تروریستی خودداری کرد.از طرف دیگر، برخی از احزاب به چیزی بیش از ابزارهای سیاست خارجی روسیه و چین تبدیل شده اند و آنها را به عنوان متحدین مترقی مبارزات ملل ضعیف و وابسته برای "خلاص شدن از استعمار امپریالیستی و برده داری وام" معرفی می کنند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه (CPRF) موردی شدید از این فهرست است، که هر ادعایی را برای استقلال وجودی خود از دست داده است، چه رسد به آن که کمونیست تلقی شود. این حزب به ریاست زویگانوف مدتها پیش به پیروان اردوگاه رژیم ارتجاعی پوتین ملحق شد.این تناقضات منجر به یک سری شکاف ها شده است. جلسه بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (نشست بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری( IMCWP) سال 2023 در هاوانا حتی نتوانست بیانیه ای در مورد جنگ اوکراین تهیه کند، زیرا آنها نتوانستند "اجماع" را پیدا کند.

بحران در جنبش کمونیستی و نقش حزب کمونیست یونان**(KKE)**

بسیاری از کارگران کمونیست مخالف با خط رهبری حزب نسبت به این تجدید نظر بی شرمانه واکنش نشان داده اند.حزب کمونیست یونان بدون شک اقدامات مهمی در رد ایده بی اعتبار و قدیمی استالینیستی-منشویکی ”دو مرحله“ انجام داده است. یک موضع صحیح بین المللی در مورد جنگ اوکراین اتخاذ کرد، که آن را به عنوان یک درگیری بین امپریالیستی توصیف می کند.این اقدامات، کارگران را برای تحریم حمل اسلحه از بنادر یونان به اوکراین هدایت کرد. این نمونه توسط همه کمونیست های واقعی مورد استقبال قرار گرفته است. همچنان که، این اقدامات از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هستند، برای نتیجه گیری خیلی زود است که پیشرفت های کمونیست های یونانی را با ثبات ارزیابی کنیم.به طور خاص، لازم است که این حزب کاملاً از نظریه ضد مارکسیستی سوسیالیسم در یک کشور جدا شود و رویکرد جبهه متحد لنینیستی را اتخاذ کند.

حزب کمونیست یونان در تلاش است تا با سایر احزاب کمونیستی که جایگاه خود را در جنگ اوکراین به عنوان یک درگیری بین امپریالیستی به اشتراک می گذارند، ارتباط برقرار کند. این یک قدم در جهت درست است. با این حال، پیش شرط برای موفقیت، یک بحث آزاد و دموکراتیک که شامل همه تمایلات واقعی کمونیستی در جهان باشد، است.بر اساس دیپلماسی و ”اجماع“؛ و بر خلاف گفتمان و مرکزیت دموکراتیک، بازسازی یک انترناسیونال کمونیستی واقعی منوط بر ایده ها و روش های لنین غیرممکن خواهد بود.وظیفه ما این است که جنبش را به ریشه های اصلی خود، به دور از تجدیدنظرطلبی خزنده، و زیر پرچم لنین برگردانیم. برای این منظور، ما دست هر حزب یا سازمانی که این هدف را به اشتراک می گذارد، به گرمی می‌فشاریم.هنگامی که تروتسکی اپوزیسیون انترناسیونال چپ را به راه انداخت، او آن را به عنوان اپوزیسیون چپ جنبش بین المللی کمونیستی می‌انگاشت. ما کمونیست های واقعی هستیم، بلشویک-لنینیست هایی که از رده های بوروکراسی جنبش کمونیستی زیر سلطه استالین خارج شده اند.

ما همیشه برای برافراشتگی پرچم سرخ اکتبر و لنینیسم واقعی مبارزه کرده ایم ، و اکنون باید جایگاه به حق خود را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از جنبش کمونیستی جهانی بازپس بگیریم.

اکنون زمان آن رسیده است، تا یک بحث دادگرانه در باره جنبش در مورد گذشته گشوده شود، که در سرانجام آن با آخرین بقایای استالینیسم بدرود گفته شود، و زمینه را برای وحدت پایدار کمونیستی بر پایه های محکم لنینیسم آماده کند.نابود باد تجدیدنظرطلبی! برای وحدت در مبارزه به همراهی همه کمونیست ها! برای بازگشت به لنینیسم!

سیاست لنین

وظیفه فوری ما جذب حداکثری توده ها نیست. این چیزی کاملاً فراتر از توانایی های فعلی ما است. هدف ما جذب پیشرفته ترین عناصر آگاه طبقه کارگر است. ما فقط از این طریق می توانیم راهی برای جذب توده ها پیدا کنیم. اما ما نمی توانیم رویکرد خود را به توده ها با خوش باوری به پیش ببریم. نسل جدید کارگران و جوانان به دنبال راهی برای خروج از بن بست هستند. بهترین عناصر درک کرده اند که تنها راه حل در انقلاب سوسیالیستی نهفته است. آنها شروع به درک ماهیت مشکلات در مقابل خود که به ناچار به درک نیاز به راه حل های رادیکال خواهد شد، می‌کنند. اما بی حوصلگی می‌تواند آنها را به اشتباه سوق دهد.

کار کمونیست ها بسیار ساده می‌بود، اگر آنچه که لازم بود، می‌توانست در باران شعارهای انقلابی برای طبقه کارگر خلاصه شود. اما این کاملاً ناکافی است و حتی می تواند زیان بار نیز باشد.طبقه کارگر فقط می تواند از طریق تجربه، به ویژه تجربه وقایع بزرگ بیاموزد. معمولاً فقط به آرامی یاد می گیرد - بیش از حد آهسته، به خصوص برای بسیاری از انقلابیون که بعضی اوقات تحت تأثیر بی حوصلگی و ناامیدی قرار می گیرند.لنین به درستی درک کرده بود، که قبل از اینکه بلشویک ها بتوانند قدرت را فتح کنند، آنها ابتدا مجبور هستند تا توده ها را جذب کنند. برای این کار، انعطاف پذیری زیادی در تاکتیک ها لازم است. لنین همیشه به انقلابیون توصیه می کرد که صبور باشند: "با صبر و حوصله توضیح دهید" توصیه او به بلشویک ها، حتی در گرماگرم انقلاب سال ۱۹۱۷ همین بود.

بدون درک درست در استفاده از تاکتیک ها، در هماهنگی با تجربیات مشخص طبقه کارگر، همه صحبت‌ها درباره ساختمان جنبش انقلابی مانند چاقوی بدون تیغه، بی ثمر و نابُرنده خواهد بود.

به همین دلیل است که سؤالات استراتژی و تاکتیک ها باید در ملاحظات کمونیست ها جایگاه اصلی را اشغال کنند. لنین و تروتسکی هر دو آنان نظریات کاملاً روشنی در مورد رابطه پیشتاز کمونیستی با سازمان های اصلاح طلب جمعی داشتند.بیانیه قاطع لنین درباره تاکتیک های انقلابی در جزوه او به نام «بیماری کودکی ”چپ گرایی“ در کمونیسم» مقوله یاد شده در بالا را به روشنی مشخص می‌کند. پس از بیش از یک قرن، نوشته های لنین در مورد این موضوع مهم که در این نوشتار خودنمایی می‌کنند، برای فرقه های شبه تروتسکیستی به مطالبی غیر قابل رجوع و خارج از دسترس تبدیل شده اند. آنها آموزه های تروتسکی را بی اعتبار کرده اند و در نتیجه خدمات ارزشمندی را به بوروکراسی ارائه داده اند. آنها تصور می‌کنند که سازمان های انبوه فقط می توانند، بر پایه آناکرونیسم (زمان پریشی) فعالیت داشته باشند. نگرش آنها به این سازمانها منحصر به شکوه های علیه آلودگی روشن به خیانت است. اما این تاکتیک ها به هیچ جا راه نخواهند یافت.

این روش‌ ها هیچ نقطه مشترکی با روش‌های انعطاف پذیر لنین و تروتسکی ندارند، چرا که کمونیست ها موظف به درک شرایط جهت ساخت پل هایی برای ارتباط با انبوه کارگرانی هستند، که تحت تاثیر رفورمیست‌ها (اصلاح طلبان) باقی مانده اند.ما باید با قاطعیت به این فرقه گرایی کور پشت کنیم و با جسارت صفوف مبارزه کارگری را سامان بخشیم با بیان صبر و حوصله سیاست های کمونیستی برای توده ها و قرار دادن مطالبات برای رهبران اصلاح طلب ، می توان کارگران اصلاح طلب را به کمونیسم جلب کرد.

"همه قدرت به دست شورا"

ذکر این واقعیت کافی است که ، در سال 1917 ، لنین شعار "همه قدرت به دست شوراها" را پیش برد ، در زمانی که این سازمان ها ، که نماینده توده کارگران و سربازان بودند، تحت کنترل منشویک های اصلاح طلب و ”سوسیالیست‌های انقلابی“ بودند.با این شعار ، لنین به رهبران اصلاح طلب اتحاد جماهیر شوروی می گفت: "بسیار خوب، آقایان. شما دارای اکثریت هستید. ما پیشنهاد می کنیم که شما قدرت را به دست خود بگیرید و آنچه را که می خواهند به مردم بدهید - صلح ، نان و زمین. اگر این کار را انجام دهید، ما از شما حمایت خواهیم کرد، از جنگ داخلی جلوگیری می‌شود و مبارزه برای قدرت به یک مبارزه مسالمت آمیز برای تاثیر بر شوراها کاهش می یابد."

رهبران ناجوانمرد اصلاح طلب قصد به دست گرفتن قدرت را نداشتند. آنها تسلیم دولت موقت بورژوایی می‌شدند، که به نوبه خود به امپریالیسم سر خم می‌کرد و تابع ارتجاع بودند. بنابراین کارگران و سربازان در شوراها شاهد ماهیت خیانتکار رهبران خود شدند، و سپس به بلشویسم روی آوردند.فقط با چنین ابزاری ممکن بود که بلشویک ها بتوانند از یک حزب کوچک متشکل از شمار تقریبی هشت هزار عضو در فوریه ۱۹۱۷ میلادی به یک نیروی انبوه مردمی تبدیل شوند و بتوانند در دوره کوتاهی پیش از انقلاب اکتبر، اکثریت را در شوراها بدست آورند، که منجر به پیروزی شوراها در آن انقلاب شد.مهمتر از همه ، امروز برای ما لازم است که آگاهانه با شرایط موجود روبرو شویم. نیروهای واقعی کمونیسم توسط نیروهای تاریخی، که فراتر از کنترل ما قرار داشته اند، باز نگاه داشته شده اند، که در نتیجه آن، ما در جنبش طبقه کارگر به اقلیتی کوچک کاهش یافته ایم.ما دیدگاه های صحیحی داریم، اما اکثریت بزرگ طبقه کارگر هنوز متقاعد نشده اند که دیدگاه های ما صحیح و ضروری هستند. در بیشتر موارد ، آنها به این دلیل ساده تحت تاثیر سازمان های اصلاح طلب سنتی باقی می مانند، که در آن رهبران چنین سازمان هایی به آنها راهی که به نظر می رسد، آسان و بدون درد برای گذشت از بحران باشد، پیشنهاد می‌دهند.

در واقعیت ، این مسیر تنها به ناامیدی، بدبختی و شکست های بیشتر پایان می‌یابد. کمونیست ها تحت هیچ شرایطی نباید طبقه کارگر را در دست خائنان طبقاتی اصلاح طلب و بوروکرات رها کنند. بلکه برعکس، ما باید سرسختانه با آنها مبارزه کنیم. متاسفانه هیچ راهی وجود ندارد که طبقه کارگر بتواند بدون سرخوردگی از مکتب دردناک اصلاح طلبان عبور کند.وظیفه ما این نیست که از کناره آنها را یکی پس از دیگری جذب کنیم، بلکه در کنار هم به آنها کمک کنیم تا آنها این آموزه ها را ترسیم کنند، که بر اساس آن - همانگونه که بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ میلادی انجام دادند - آنها راه هایی به پیش پیدا کنند.

پلی به سوی کارگران بسازیم!

ما باید ارتباط خود را با طبقه کارگر برقرار کنیم، و در این ارتباط ما نباید به عنوان عناصر بیگانه یا دشمن برآورد شویم، بلکه به عنوان رفیق در کنار یکدیگر برای مبارزه با یک دشمن مشترک - سرمایه. ما باید برتری کمونیسم را به آنها ثابت کنیم، نه در کلمه بلکه در عمل.ما باید راه ها و ابزاری برای جلب مخاطب در بین انبوه کارگرانی که تحت تأثیر اصلاح گرایی باقی می‌مانند، بیابیم. بوروکراسی از هر روش بی ناعادلانه‌ای مانند ممنوعیت ها، ناسزاگویی ها، رانت بازی ها، اخراج های بی رویه، دروغ، توهین و انواع حملات برای جدا کردن کمونیست ها از اقشار مختلف کارگران استفاده خواهد کرد. اما کمونیست ها همیشه راه و وسیله ای برای غلبه بر این موانع پیدا می‌کنند. هیچ راهی که توسط بوروکراسی برای رهبری سازمان های کارگری غصب شده باشد، نمی‌تواند کمونیست ها را از همراهی با طبقه کارگر دور نگاه دارد.هیچ کلیشه جادویی برای تعیین تاکتیک ها، که در قالب شرایط مشخص بگُنجد، وجود ندارد. این یک اصل نیست بلکه یک تجربه عملی است. لنین همیشه نسبت به امور تاکتیکی نگرش انعطاف پذیر داشت. همان لنین که در سال 1914 با اقتدار در برابر سوسیال دموکراسی ایستاد و از تاسیس یک حزب کمونیست مستقل در انگلیس حمایت کرد، همچنین پیشنهاد داد که این حزب در ضمن حفظ برنامه ، شعار و سیاست‌های خود، در پیوستگی خود به حزب کارگر باقی بماند.

در شرایط خاص، ممکن است لازم باشد که تمام نیروهای خود را به سازمان های اصلاح طلب بفرستیم تا بتوانیم کارگران چپ گرا را به یک موقعیت انقلابی محکم هدایت کنیم.با این حال، در مرحله حاضر، این مطرح نشده است و شرایطی برای آن وجود ندارد. اما همواره نیاز خواهد بود تا راهی برای پیشرفت طبقه کارگر پیدا شود.این یک مسئله تاکتیکی نیست ، بلکه موضوع مرگ و زندگی برای پیشتازی یک کمونیست‌ است.کمونیست ها ، حتی در حالی که به عنوان یک حزب مستقل کار کنند، وظیفه دارند تا با سازمان های جمعی طبقه کارگر وارد ارتباط شوند و هر کجا که ممکن باشد، یک تاکتیک جبهه متحد را دنبال کنند، تا بتوانند راهی برای توده ها پیدا کنند. این آموزه الفبای مبارزه هر کسی است که حتی از راه دور با ایده ها و روش های مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی آشنا است.سیاست ما دقیقاً براساس توصیه های لنین و پایان نامه های چهار کنگره اول بین المللی کمونیست است. اگر این امر توسط منتقدین فرقه ای ما درک نشود، این شور نگری کامل خود آنهاست.

مبارزه ما برای چیست؟

به طور کلی، اهداف کمونیست‌ها همانند اهداف اصلی کارگران است. ما برای از بین بردن کامل گرسنگی و بی خانمانی به پا خاسته‌ایم. برای تضمین شرایط کاری خوب؛ برای کاهش شدید زمان کار در هفته و ازدیاد وقت آزاد؛ برای مراقبت‌های بهداشتی و آموزشی با کیفیت بالا؛ برای پایان دادن به امپریالیسم و جنگ؛ و برای پایان دادن به نابودی جنون آمیز سیاره ما. اما ما تاکید می کنیم که، در شرایط بحران سرمایه داری، این اهداف فقط از طریق یک مبارزه ایستا حاصل می‌شود، و این تنها در نهایت می تواند موفقیت آمیز باشد؛ که در نتیجه، منجر به سلب مالکیت بانکداران و سرمایه داران می‌شود. به همین دلیل تروتسکی نظریه ”خواسته های پیشرو“ (”برنامه انتقالی“) را گسترش داد.

کمونیست‌ها در همراهی با مبارزات طبقه کارگر، همواره حداکثر انرژی خود را آزاد می‌کنند. خواسته‌های مشخصی را که کمونیست‌ها در این مبارزات به کمال می‌رسانند، اغلب مطابق با تغییر شرایط، تغییر می‌کنند، که با توجه به شرایط موجود در هر کشور متفاوت خواهد بود. بنابراین ، درج ردیفی از برنامه ها در این مانیفست خارج از حوزه آن خواهد بود.با این حال، روشی که کمونیست‌ها در همه کشو‌رها باید مطالبات مشخص را تدوین کنند، توسط تروتسکی در سال 1938 درخشان توضیح داده شد و در سند بنیادی چهارمین انترناسیونال، به عنوان ”عذاب مرگ سرمایه داری“ و وظایف بین الملل چهارم یا آنگونه که بیشتر شناخته می‌شود ”برنامه انتقالی“ منتشر شد. مطالبات ارائه شده در آن سند بیانگر جمع بندی برنامه ای است، که توسط لنین و بلشویک ها تهیه شده بود و در پایان نامه ها و اسناد منتشر شده از چهار کنگره اول کمونیست بین المللی موجود است.

نظریه اصلی ”خواسته های پیشرو“ را می توان به سادگی بیان کرد. تروتسکی توضیح داد که در دوره رکود سرمایه داری، هرگونه مبارزه جدی برای بهبود استانداردهای زندگی به ناچار "فراتر از حد روابط دارایی سرمایه داری و دولت بورژوایی" خواهد بود.درست همانطور که در جنگ ، نبردهای دفاعی می توانند به حمله تبدیل شوند، مبارزه طبقاتی نیز تابع این تبادل می‌باشد، بدینگونه که مبارزه برای خواسته های فوری می‌تواند تحت شرایط خاص به جهشی در آگاهی و حرکت در جهت یک مبارزه انقلابی برای کسب قدرت منجر شود.در آخرین تحلیل ، هیچ اصلاحاتی نمی تواند شخصیت ماندگار را بدست آورد ، مگر اینکه با سرنگونی نظم بورژوایی مرتبط باشد.کمونیست‌ها برای رهایی کامل طبقه کارگر از یوغ بردگی، برای پایان ظلم و آزادی می‌جنگند. این امر تنها با نابودی دولت بورژوازی، سلب مالکیت خصوصی از ابزار تولید و پیاده کردن برنامه سوسیالیستی تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگران حاصل می شود.به این ترتیب، آینده بشریت تنها به تحقق این خواسته بستگی دارد*.*به قول جیمز کانولی مارکسیست بزرگ ایرلندی*:"*ما معتدل ترین مطالبات را داریم،ما فقط زمین را می خواهیم*. "*

آیا کمونیسم یک ایده اتوپیایی است؟

آخرین پناهگاه مدافعان سرمایه داری، این ادعا است، که هیچ جایگزینی برای این سیستم ورشکسته وجود ندارد. اما آیا خرد عینی می‌تواند چنین ادعایی را باور کند؟آیا واقعاً بشریت توان ساخت سیستمی را که بتواند جایگزین نظام وحشتناک فعلی باشد، را ندارد؟ پاسخ منفی به این پرسش چیزی به غیر از افتراءی هیولایی علیه هوشمندی ما نیست.با لغو دیکتاتوری بانکداران و سرمایه داران ایجاد اقتصادی امکان پذیر می‌شود، که به طور عقلانی برنامه ریزی شده است تا نیازهای بشریت را برآورده کند، و نه حرص و طمع شدید شماری از میلیاردرها را این راه حل برای هر فردی با تفکری منطقی آشکار است، که اکنون این راه حلی دست یافتنی است. این تنها راه برای از بین بردن گرسنگی، فقر، جنگ و سایر بیماری‌های زاده سرمایه داری است. دشمنان کمونیسم استدلال می کنند که این نظریه یک اتوپیا است. این اتهامی است که سر و تَه آن به نظام سرمایه داری برمی‌گردد. آنچه اوتوپی است، دقیقاً یک سیستم اقتصادی و اجتماعی است که دیگر سودی برای بشر ندارد، و وجود آن در تضاد آشکار با نیازهای واقعی جامعه است. چنین سیستمی حق وجود ندارد و محکوم به پایان یافتن در گرد و غبار تاریخ است.

برخلاف فرافکنی دشمنان کمونیسم، هیچ چیز اتوپیایی در مورد کمونیسم وجود ندارد. در حال حاضر شرایط مادی برای یک جامعه نوین و والا در مقیاس جهانی وجود دارد. پیشرفت های عظیم در علم و فناوری تصویری تامل برانگیز از جهانی عاری از فقر، بی خانمانی و گرسنگی ارائه می دهند. توسعه هوش مصنوعی، همراه با رباتیک مدرن می‌توانند برای کاهش ساعت کار بشریت را به جایی برسانند، که در نهایت، مردم، مگر به درخواست شخصی، دیگر مجبور به کار برای رفع نیازهای روزمره نخواهند شد. پایان بخشیدن به بهره گیری از بردگی کاروارانه، فرضیه ای مادی است، که جامعه ای بی طبقه را معرفی می‌کند، و بر اساس شرایط مادی حاضر، دست یابی به چنین جامعه ای اکنون کاملاً امکان پذیر است. دیگر به این امر نمی‌توان آرامانشهرگفت، بلکه آن مقوله ای است، که قابل دسترسی است. این دنیای نوین در شُرف زاده شدن است. این نطفه به آرامی در زهدان سیستم قدیمی پیوسته در حال رشد است.

تحت رژیم سرمایه داری، همه چیز به به عکس خود تبدیل شده است. در سیستمی که همه چیز مطابق با انگیزه سود است، هر پیشرفت در فناوری جدید نشانی از افزایش بیکاری را به همراه طولانی شدن ساعات کاری، افزایش بهره از کار و بهره داری با خود به همراه دارد.تمام آنچه را که ما پیشنهاد می‌کنیم، این است که یک سیستم ناعادلانه و غیر منطقی که در آن همه چیز تابع حرص و آز سیری ناپذیر عده محدودی است، را با یک اقتصاد برنامه ریزی شده منطقی و هماهنگ، مبتنی بر تولید برای رضایت از نیازهای انسان، جایگزین کنیم.

برای یک بین المللی کمونیست واقعی!

سه دهه پیش ، در زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی ، فرانسیس فوکویاما ( محقق سیاسی و رئیس موسسه دموکراسی ایالات متحده) پیروزمندانه ”پایان تاریخ“ را اعلام کرد. اما تاریخ با خوش باوری از حرکت باز نمی‌ماند. تاریخ بدون در نظر گرفتن عقاید و نوشتارهای بورژوایی، به راه خود ادامه می‌دهد. و اکنون جهت تاریخ ۱۸۰ درجه نسبت به ادعاهای بورژوازی چرخیده است. سقوط اتحاد جماهیر شوروی بدون شک یک مرحله تاثیر برانگیز تاریخی بزرگ بود. اما با نگرشی به آنچه که گذشته است، این تنها مقدمه یک مرحله به مراتب ژرف‌تر - همانا پایان سرمایه داری است.به دلایلی که در بالا ذکر شد، طبیعی است که بحران فعلی طولانی شود. به دلیل عدم وجود شرایط ذهنی، این نمی‌تواند دور از واقعیت باشد، که این بحران سالها یا حتی دهه ها با فراز و نشیب ها مختلف به درازا کشیده شود. با این وجود، این تنها یک طرف قضیه است.این بحران طولانی خواهد شد، و این به هیچ وجه به معنای صلح آمیز و آرام بودن آن نخواهد بود. بلکه برعکس، ما وارد آشفته ترین دوره تاریخ دوران مدرن شده ایم.

بحران یکی پس از دیگری روی کشورهای مختلف تاثیر خواهد گذاشت. طبقه کارگر فرصت های زیادی برای به دست آوردن قدرت خواهد داشت. تغییرات شدید و ناگهانی در کل وضعیت ضمنی وجود دارند. در زمانی که اصلا انتظار آن را نداریم، آنها می‌توانند فوران کنند.دیگر لازم نیست لایه های گسترده ای از جوانان را برای برتری کمونیسم متقاعد کنیم. آنها در حال حاضر خود کمونیست هستند. آنها به دنبال یک نیروی بی آلایش با پرچمی پاک هستند، سازمانی که از رفرمیسم و فرصت طلبی ناجوانمردانه ”چپ“ به طور اساسی فاصله گرفته است.ما باید تمام اقدامات عملی ممکن را برای یافتن آنها و جذب آنها انجام دهیم. این شامل اعلام یک حزب نو و همچنین یک انترناسیونال نوین نیز می‌شود، که وضعیت فعلی کلا در مطالبه آن است. این یک کار کاملاً ضروری و فوری است که تأخیر نمی پذیرد.آنچه لازم است یک حزب کمونیست واقعی است که خود را بر ایده های لنین و دیگر معلمان بزرگ مارکسیست بنا کند و یک انترناسیونال بر اساس خطوط انترناسیونال کمونیست در طول پنج سال اول آن.شمار ما هنوز هم در مقایسه با وظایف زیادی که با ما روبرو هستند، مقایسه می شود؛ و ما هیچ توهمی در مورد آن نداریم. اما هر جنبش انقلابی در تاریخ همیشه وجود خود را از یک عنصر کوچک و به ظاهر ناچیز آغاز کرده است. ما کارهای مهمی برای انجام دادن داریم و این کار در حال حاضر دارای ثمره های مهمی است و به مرحله تعیین کننده ای می رسد.

ما به سرعت در حال رشد هستیم و اکنون با جریان تاریخ به پیش می‌رویم. از همه مهمتر این است که ما نظریه های درستی داریم. لنین می‌گفت مارکسیسم به تمامی قدرتمند است زیرا که آن صحیح است. این واقعیت اعتماد به نفس ما را در روبرویی با آینده قوی‌تر می‌کند. سوسیالیستی بزرگ فرانسوی ”فوریه“ سوسیالیسم را به عنوان راهی برای واقع سازی پتانسیل بشر تعریف کرد. تحت کمونیسم، برای اولین بار در تاریخ بشر، دروازه های فرهنگ واقعی، که تا به آنروز در برابر توده ها بسته بود، باز می شوند، تا دنیایی را که برای آنها بسته شده بود، را درک کنند. این جاده شکوفه های هنر و موسیقی را آنگونه که جهان به خود ندیده است به روی همگان باز خواهد کرد.

برای دنیای نوین، که در آن زندگی معنای کاملاً جدیدی به دست خواهد آورد. زن و مرد می‌توانند برای اولین بار بر اساس برابری کامل، خود را به جایگاه واقعی خود برسانند، که خود جهش بشریت از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی خواهد بود.دیگر مردان و زنان مجبور نخواهند شد چشمان خود را به سوی ابرها در جستجوی زندگی بهتر پس از مرگ بدوزند، بلکه آنها دنیای جدیدی را تجربه می‌کنند، که در آن زندگی، ظلم زدایی، سودجویی و بی عدالتی، معنای امروزین خود را به فراموشی سپرده اند.این همان چیز شگفت انگیزی است که ما برای آن مبارزه می‌کنیم: بهشتی در این جهان.این به معنای کمونیسم واقعی است. این تنها چیزی است که ارزش مبارزه دارد.

به همین دلیل ما کمونیست هستیم! این وظیفه همه ما است که اطمینان حاصل کنیم که مبارزه بدون اتلاف زمان پیش برده شود ، بدون تردید و با اطمینان که ما موفق خواهیم شد.

شعارهای مبارزاتی ما:

* نابود باد امپریالیسم**!**
* نابود باد برده داری سرمایه داری**!**
* سلب قدرت از بانکداران و سرمایه داران**!**
* زنده باد کمونیسم**!**
* کارگران همه کشورها ، متحد شوید**!**
* پیش به سوی تشکیل انترناسیونال نوین**!**